

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۱۱	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۷/۱۴
عنوان فرعی ۱	عدل اقتصادی			
عنوان فرعی ۲	رابطه عدل با تفاوت های اجتماعی			
عنوان فرعی ۳	رابطه تفاوت های اجتماعی و امتیاز اقتصادی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث در خصوص نفی امتیاز بر اساس جایگاه اجتماعی یا تفاوت های اجتماعی بود که نظام سیاسی اسلام امتیازی برای یک طبقه اجتماعی قائل نمی شود. بحث در امتیاز اقتصادی بود که در اسلام بر اساس انتسابات قبیله ای و فامیلی امتیاز اقتصادی برای کسی وجود ندارد. روایاتی را در این خصوص خواندیم؛ روایات دیگری را نیز در این جلسه بیان می کنیم:

❖ مرحوم کلینی به سندش از محمد بن جعفر العقبی روایت می کند:

حَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَمْدَ اللَّهِ وَآتَنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِن آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَإِنَّ النَّاسَ  
كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ

این بخش از خطبه به یک قاعده مهمی در نظام اسلامی اشاره می کند؛ و آن قاعده الغای بردگی است و بردگی هایی که در نظامات اجتماعی رایج بوده برخلاف نظام الهی بوده منتهی به دلیل اینکه نظام بردگی کاملاً زندگی اجتماعی مردم آن روزگار را احاطه کرده بود، اسلام برای الغای آن، برنامه تدریج را به کار برد تا به تدریج این بردگی به طور کل الغاء شود. و در اصل قرآن کریم و اسلام مسئله بردگی را قبول ندارد و این روایت یک شاهد روشنی بر این مطلب است.

وَلَكِنَّ اللَّهَ خَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا

لکن خدای متعال به برخی چیزهایی داده و دیگران چیزهای دیگری داده که در گذشته نیز ذکر کردیم که خدای متعال برای برقراری نظم اجتماعی نعمت های خودش را در بین بندگان تقسیم کرده تا به یکدیگر نیاز داشته باشند تا این نیازمندی منشأ ارتباط افراد جامعه با یکدیگر شود و به هم پیوستگی پیدا کنند.

فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبْرٌ فِي الْخَيْرِ فَلَا يُمْنَنَّ بِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

اگر کسی خدمتی کرده و زحمتی کشیده و کاری در راه خدا انجام داده است و در راه خیر صبر کرده است، بر سر خدای متعال منت نگذارد تا بخواهد به دنبال یک امتیاز در جامعه باشد.

أَلَا وَقَدْ حَضَرَ شَيْءٌ

بدانید که مالی به دست ما رسیده است.

وَمَنْ مَسُونٌ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ

ما در تقسیم این مال بین سیاه و سفید فرقی قائل نمی شویم و برابری ایجاد می کنیم در تقسیم.

فَقَالَ مَرْوَانُ لَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ مَا أَرَادَ بِهِذَا غَيْرَ كَمَا

معلوم می شود این مروان از اول محرک بوده است و سراغ طلحه و زبیر رفت و به آنها گفت مراد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از این سخنان، شما هستید و نمی خواهد به شما امتیازی بدهد و شما را مانند سایر مردم قرار می دهد.

قَالَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دِينَارٍ

حضرت مال را تقسیم کرد و به هرکس سه دینار داد.

وَأَعْطَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دِينَارٍ وَجَاءَ بَعْدُ غُلَامٌ مَرَّسٌ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ دِينَارٍ

به غلامشان هم سه دینار داد و به خودشان هم سه دینار داد.

فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامٌ مَرَّسٌ أَعْتَقْتَهُ بِالْأَمْسِ تَجْعَلُنِي وَإِيَّاهُ سَوَاءً

این غلام سیاه پوست را دیروز آزاد کردم، شما به این که برده آزاد شده من است به یک اندازه از بیت المال می دهید؟

فَقَالَ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضَلًّا.<sup>۱</sup>

حضرت فرمود من به کتاب خدا که مراجعه می کنم می بینم که بر اساس نسبت و اعتبارهای اجتماعی امتیازی برای کسی قائل نشده است.

❖ روایت دیگر روایتی است که شیخ مفید به سند خویش از ابن دأب روایت می کند:

۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۸، ص ۶۹.

دَخَلَتْ عَلَيْهِ أُخْتُهُ أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ فَدَفَعَ إِلَيْهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا فَسَأَلَتْ أُمَّ هَانِي مَوْلَاتَهَا  
الْعَجْمِيَّةَ فَقَالَ كَرِّدْفِعَ إِلَيْكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَتْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا فَأَنْصَرَفَ مُسَخِطَةً

ام‌هانی خدمت حضرت آمد تا سهمش را از بیت‌المال بگیرد و حضرت سهمی که برای او در نظر گرفته بود ۲۰ درهم بود. ام‌هانی برده‌ای عجمی داشت که آزادش کرده بود از او پرسید امیرالمؤمنین چقدر به تو داد؟ و او در جواب گفت به من ۲۰ درهم داد. ام‌هانی ناراحت شد که به دختر شریف از قریش و خواهر خلیفه وقت ۲۰ درهم داده و به آن برده آزاد شده هم ۲۰ درهم داده.

فَقَالَ لَهَا أَنْصَرِي فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَا وَجَدْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَضْلًا لِإِسْمَاعِيلَ عَلَى إِسْحَاقَ

حضرت به او فرمود: برو خدا رحمت کند، ما در کتاب خدا فضیلتی برای فرزندان اسماعیل (اعراب) بر فرزندان اسحاق ندیدیم (غیر اعراب).

❖ همچنین شیخ مفید روایت می‌کند به سند از ابن دأب:

«وَبِعِثَ إِلَيْهِ مِنَ الْبَصْرَةِ مِنْ غَوْصِ الْبَحْرِ يُحْفَةَ لَا يُدْرِي مَا قِيمَتُهَا فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ أُمُّ كَلْثُومٍ يَا أَمِيرَ  
الْمُؤْمِنِينَ أَتَجَمَّلُ بِهِ وَيَكُونُ فِي عُنُقِي فَقَالَ يَا أَبَا رَافِعٍ ادْخِلْهُ إِلَى بَيْتِ الْمَالِ لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ حَتَّى لَا  
تَبْقَى امْرَأَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَلَهَا مِثْلُ ذَلِكَ»<sup>۲</sup>

برخی غواصان دریا از بصره جواهر و درّهایی را خدمت حضرت فرستادند که قیمت آن معلوم نبود؛ یعنی چیز ارزشمندی بود. ام‌کلثوم دختر حضرت به حضرت عرض کرد: اجازه می‌دهید که از این به عنوان زینت استفاده کنم و به عنوان گردنبند از آن استفاده کنم؟ حضرت به ابورافع که خزانه‌دار بیت‌المال بود فرمود این‌ها را در بیت‌المال قرار بده. و هیچ راهی به این پیشنهاد ام‌کلثوم وجود ندارد مگر آنقدر از این جواهر داشته باشیم که به تمام زنان مسلمین بدهیم تا آنوقت بتوانم به عنوان یکی از زنان مسلم به تو هم چیزی بدهیم. به قرینه «غوص» بودنش آن را به عنوان خمس به حضرت دادند زیرا از موارد خمس همین «غوص» است، لذا حضرت دستور داد که آن را به بیت‌المال ببرند.

نداریم که ام‌کلثوم گفته باشد که این را به من ببخش، ظاهرش این است که این را به جای اینکه به بیت‌المال ببرید و آنجا بماند، من گردنم بگذارم؛ یعنی به عنوان عاریه دست من باشد؛ زیرا فرمود: «أَتَجَمَّلُ بِهِ وَيَكُونُ فِي عُنُقِي» و نفرمود مثلاً «هب لی»؛ و حضرت همان عاریه گرفتاش را نیز نپذیرفت.

۱. الإختصاص؛ ص ۱۵۱.

۲. همان.

البته حضرت می توانست به عنوان خلیفه آن را عاریه بدهد و خلاف شرع نبود؛ اما به این دلیل که حضرت بنا داشت با آن سنت و عرفی که دیگران سنت گذاری کرده بودند مبارزه کند، لذا به این اندازه از تبعیض هم حضرت تن نداد که این تبعیضی هم به آن معنا نبود.

❖ مرحوم کلینی به سند صحیح روایت می کند:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا وَلى عَلِيٌّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرْزُقُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دَرَهَمًا مَّا قَامَ لِي عِدْقٌ يَيْتُرَبَ فَلَيْصِدُقِكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَمُعْطِيَكُمْ قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِي وَأَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً فَقَالَ اجْلِسْ أَمَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرَكَ وَمَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا سَابِقَةٌ أَوْ تَقْوَى.<sup>۱</sup>

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: هنگامی که علی علیه السلام به حکومت (ظاهری) رسید بر فراز منبر رفت و خدای را حمد و ثنا فرمود سپس گفت: به خدا سوگند که من درهمی از بیت المال شما کم نکنم تا یک درخت خرمائی در شهر یترب دارم (یعنی من معاش خودم را از نخل هایی که در مدینه دارم و خودم آنها را کاشته ام و ملک شخصی خودم است تأمین می کنم نه از بیت المال) و شما (با خودتان صادق باشید و) به نفس های خودتان رجوع کنید و صدق گفتار مرا از خودتان پیرسید و ببینید آیا من (چگونه ممکن است) چیزی را که از خودم دریغ می دارم را به شما بدهم (و امتیازی که برای خودم قائل نیستم را برای شما قائل باشم؟) فرمود: در این حال عقیل برخاست و گفت: به خدا تو مرا با یک شخص سیاه در مدینه برابر و یکسان قرار دهی! فرمود: بنشین آیا جز تو در اینجا کسی نبود که سخن بگوید، و تو بر آن سیاه برتری و فضیلتی نداری جز به سابقه در دین یا به تقوی و پرهیزکاری.

❖ روایت دیگر روایتی است که ابراهیم بن محمد ثقفی (از روات قرن سوم) در کتاب الغارات نقل

می کند:

(که کتاب خوبی است و الغارات اشاره به حمله هایی است که از سوی معاویه به سوی اطراف کشور تحت مدیریت حضرت امیر علیه السلام انجام می گرفت. معاویه نه تنها از طریق جذب رؤسای قبایل و ایجاد اضطراب در لشکر حضرت نقشه ریخته بود؛ امنیت عمومی دولت حضرت را هم تهدید می کرد و گروه هایی از نظامیان را می فرستاد حمله کنند به بخش هایی، در روایت داریم به انبار و یمن و... حمله کردند؛ الغارات، این غارت ها را نوشته است البته در ضمن، روش و سیره حضرت در سیاست مداری و مدیریت جامعه بیان کرده است)

أَنَّ امْرَأَتَيْنِ أَتَتْهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْقِسْمَةِ إِحْدَاهُمَا مِنَ الْعَرَبِ وَالْأُخْرَى مِنَ الْمَوَالِي فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدَةٍ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ دِرْهَمًا وَكُرًّا مِنَ الطَّعَامِ فَقَالَتِ الْعَرَبِيَّةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي امْرَأَةٌ مِنَ الْعَرَبِ وَهَذِهِ امْرَأَةٌ مِنَ الْعَجَمِ فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنِّي لَا أُجِدُّ لِنَبِيِّ إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا النَّبِيِّ فَضِلًّا عَلَيَّ بَنِي إِسْحَاقَ»<sup>۱</sup>.

به هنگام تقسیم مال دوزن نزد علی علیه السلام آمدند. یکی عرب و یکی از موالی. علی علیه السلام به هر یک بیست و پنج درهم و یک کر (که یک نوع سنجه است) طعام (ظاهراً گندم) داد. آن زن که عرب بود گفت: یا امیرالمؤمنین من عربم و این زن عجم. [بینید سنت عمر چچور جا افتاده بود؛ لذا حضرت این همه با صلابت با این زیاده خواهی‌ها ایستاد و حتی عاریه‌ای که مباح بود به دختر خود ندارد؛ این استقامت حضرت برای شکستن این سنت بود] علی علیه السلام گفت: من در این غنیمت که رسیده برای فرزندان اسماعیل برتری نسبت به فرزندان اسحاق نمی‌یابم.

از این روایت برمی‌آید که این ماجرا غیر از ماجرای ام‌هانی است؛ در آنجا نداریم که دوزن خدمت حضرت رسیدند بلکه ام‌هانی آمد و بعد از موالی خود سوال کرد. و همچنین در آنجا حضرت ۲۰ درهم به آنها داده بود و در این روایت ۲۵ درهم حضرت به این دوزن داده است.